

# بنیاد فرهنگی کهزاد

در گذشته مؤرخان و دانشمندان افغانستان نامهای تاریخی را جهت روشن نمودن علمی تاریخ کشور مورد بحث قرار میدادند و در مورد آن تحقیق می نمودند. اینکار امروز از شکل تحقیقی و علمی آن بیرون شده و بیشتر به مقاصد سیاسی مورد بحث و بهره برداری قرار میگیرد.

بهر حال بدسترس قرار دادن این معلومات ها از طرف بنیاد فرهنگی کهزاد به علاقمندان آن بیشتر به هدف علمی آن میباشد تا علاقمندان تاریخ کشور ما به دوره های تاریخ این سرزمین معلومات بیشتر پیدا نمایند.

اینکه از این معلومات تاریخی چگونه استفاده میشود مربوط به خوانندگان گرامی میباشد.

داکتر فریار کهزاد  
بنیاد فرهنگی کهزاد  
پژوهشگاه تاریخ و باستان شناسی

بنياد فرهنگي كهزاد

# خراسان

احمد علي كهزاد

1326

# خراسان

تعلیق و تقریظ

احمد علی کهزاد

بنیاد فرهنگی کهزاد

نمیدانم این امر مخصوص به افغانستان است یا دوره های مختلف تاریخ یا آمد و رفت مردم که در هر مملکتی نقش عمیق در اسما و اعلام جغرافیائی تاریخی باقی گذاشته است. البته تاثیر دوره های تاریخی به تناسب عمر و بقای آن امری است مسلم و عمومی و هرچه مظاهر حیاتی، عمرانی و تهذیبی آن دوره بیشتر بوده تاثیر آن هم در اسما و اعلام تاریخی زیادتیر است. نمیدانم کسانیکه به تاریخ افغانستان آشنائی دارند تعداد اسما نقاط مختلف مملکت ما را چه تعبیر میکنند. نقاطی که به تناسب دوره های مختلف دارای نام های متعدد اند خیلی زیاد است. اینجا «کابل» و «بلخ» را مثال می آورم. نام پایتخت افغانستان، کابل، اشکال دیگری هم دارد، مثل: کاپل، کاپورا، کوفن، کوبها و غیره. همین قسم بلخ، بخل، بکتر، بخدی و بلهیکا اسمای جداگانه «ام البلاد» میباشند. این دو مثال، دو نمونه ایست که برنگ آن میتوان نام های متنوعه اکثر نقاط مملکت را ثبت کرد و آشکارا نمود که افغانستان کشور کهن آسیای مرکزی با نام و نشان مختلف در اعصار گذشته تاریخی موجودیت داشته و از روزگاری که بشر کوهی از هندوکش و پامیر در حوزه های رودخانه های آمو و سند و هیرمند مستقر شده و به زندگانی زراعتی پرداخته است تا امروز دوره های بزرگ و مشخص مدنیت را طوری سپری کرده که خاطره های اسمای آن کالنفش فی الحجر در کهساران مملکت باقی مانده است.

همانطور که رودخانه ها، کوه ها، کوتل ها، وادی ها و شهرها به یادبود هر دوره صاحب اسمی شده و باز صفحه مدنیت جدید با ایجابات مختلف ادبی و ذهنی و مدنی نام نوی به آن داده است، مجموعه خاک مملکت هم در دوره های بزرگ تاریخی به شهادت منابع و وثایق دارای اسمای متمایزی شده که شناختن آنها همه وقت مخصوصاً حین نگارش مطالب تاریخی ضروری و حتمی است زیرا جغرافیه قالب و چوکات تاریخ است و تاریخ یک منطقه سوانح عمری آنجاست که بنامش باید ثبت شود و از نامش شناخته و تمیز گردد.

کشور کهستانی ما با خاک هائی که به چهار گرد افق از آب های هندوکش آبیاری میشوند در تاریخ این گوشه آسیا به سه نام مشخص یاد شده که قدیم آن «آریانا» و جدید آن «افغانستان» است و در ادوار میانه یعنی در دوره های قرون وسطی به اسم «خراسان» مسمی و معروف بود.

قراریکه خوانندگان مجله «آریانا» مطالعه کرده اند، آقای غبار متتبع دانشمند و مؤرخ و همکار بزرگ ما در بین اواخر یک سلسله مقالات سودمند تحت عنوان «خراسان» نوشته و نظر به اهمیت موضوع مدیریت مجله «آریانا» در قطار نشریات «انجمن تاریخ» اخیراً مقالات مذکور را بصورت اثر مستقل طبع و نشر کرده است.

روشن کردن حدود جغرافیائی و سابقه تاریخی اسم «خراسان» که مرداف آریانا و افغانستان است، برای تاریخ مملکت ما کمال اهمیت داشته و دارد و چوکاتی است که تمام تاریخ قرون وسطی کشور بر آن استوار میباشد.

معنی خراسان قراریکه مؤرخ دانشمند هم در مأخذ خویش دیده اند، «مشرق» و «مشرق زمین» و «مطلع الشمس» میباشد. شبهه ئی نیست که «خراسان» اصلاً کلمه ایست ترکیبی که جزء اول آن «خور» بوده و در اثر کثرت استعمال و سهولت تلفظ (واو) آن حذف گردیده است. میماند جزء دیگر آن «آسان» که باید در اطراف معنی و مفهوم و اشتقاق آن اگر داشته باشد، دقت و تفحص شود.<sup>(1)</sup> تصور نشود که این کلمه را عرب ها به میان آورده و بار اول در متون عربی و فارسی قرون اول اسلامی در مورد مملکت افغانستان استعمال گردیده است. در قرون پیشتر مورد استعمال داشته و ساخته و پرداخته قرون قبل تر بوده و در مأخذ عربی و فارسی صدر اسلام دوام کرده است.

اگر به دوره های تاریخ قدیم افغانستان، به آن دوره های بزرگی دقت شود که اعلام تاریخی و جغرافیائی بیشتر مولود ذهنیت و زبان و تمدن آن میباشد تا اندازه بسیار قریب عصر ظهور کلمه «خراسان» تصریح میشود.

در دوره ویدی و اوستائی از بین نام نشانی نیست. در دوره تسلط هخامنشی های بزرگ که نقاط مفتوحه آریانا در کتیبه های آنها و در نوشته های «هرودت» ذکر شده باز از کلمه «خراسان» اثری نیست. در دوره یونانی های باختری اسم ها بیشتر شکل یونانی دارد تا میرسیم به عصر پارت ها و کوشانی ها و بالاخره کوشانی های خورد و تجاوزات ساسانی ها و مقاومت یفتلی ها. دو سه روز پیشتر کتاب «ایران در عصر ساسانیان»، تالیف استاد «کرستن سن» دنمارکی، را باز کردم، در فهرست اعلام جغرافیائی و تاریخی اسم «خراسان» را در چندین صفحه دیدم. از روی تحقیقات مؤلف آن چنین ظاهر میشود که کلمه «خراسان» در زبان پهلوی ساسانی در مورد کشور کوشانی ها که در مشرق ایران ساسانی افتاده بود، یعنی افغانستان عصر کوشانی استعمال شده و منحیث لغت مفهوم مشرق و مشرق زمین را داشته است. پس به استناد نوشته های «کرستن سن» عجالاً اینقدر گفته میتوانیم که کلمه «خراسان» هر ترکیبی که دارد، اصلاً پهلوی است و پهلوی ساسانی که در افغانستان پیش از تشکیل زبان «دری» عمومیت تام داشت و زبان دری از

این جهت در اوایل امر منحصر به «خراسان» بود که از زبان پهلوی نشئت کرد و کمتر زبان عرب را در آن مدخلیتی بود.<sup>(2)</sup>

بالاخر عرض کردم که این کلمه ترکیبی است و از جمله اجزای آن مفهوم کلمه «اسان» و اشتقاق آن هنوز پیش بنده تاریک است. امیدوارم چند روز بعد که پروفیسور «بن ونیست» متخصص السنه هند و اروپائی فرانسوی به کابل می آید، این موضوع روشن شود و نظریات دانشمند موصوف را بنظر خوانندگان مجله «آریانان» رسانیده بتوانیم. شبیه ئی نیست که متون پهلوی بسیار کم باقی مانده و آنچه بوده از بین رفته است. ولی تا چند قرن اول هجری هم آثاری به این زبان نوشته شده. این کلمه چه از راه زبان و چه از راه آثار تحریری به گوش اولین جغرافیه نگاران و مؤرخین عربی رسیده و قید و استعمال شده است.

شبیه ئی نیست که حدود جغرافیائی خراسان را بعضی از منابع محدود تر و برخی وسیع تر که کل افغانستان را احتوا کند، قید کرده اند. چون خراسان یا «کشور مطلع آفتاب» بین عراق و یا عراق عجم و هند افتاده بود، طبعاً حدود آریانای قدیم و افغانستان معاصر را احتوا میکرد. چون ساسانی ها در تهاجمات و تجاوزات خود در بعضی حصص افغانستان عصر کوشانی های خورد تسلط یافتند، مفهوم خراسان در آن دوره ها کم و بیش در نظر آنها فرق میکرد و بعضی منابع که سیر فتوحات ایشان را تا بعضی نقاط قید کرده، حدود واقعی داخلی خراسان را هم نظر به حدود تجاوز آنها متفرق نشان داده است. این تفاوت حدود، طبعاً در قرون اولیه اسلامی باقی مانده است. برخلاف بعضی مأخذ دیگر که نقطه نظر آن موجودیت واقعی خراسان بوده نه فتوحات ساسانی، حدود و ولایات و شهرها و قبایل و اقوام آنرا طوری شرح داده اند که آریانای قدیم و افغانستان معاصر به آن منطبق میشوند.

خراسان و خراسانی و خراسانیان در تالیفات مؤلفین و شعرای افغانستان از قرون اولیه اسلامی به بعد مرتب و به مفهوم جامع و خصایص نژادی باشندگان آن استعمال شده و نویسندگان و مؤرخین ما باید حین تماس به قرون مربوط تاریخ مملکت آنرا به مفهوم صحیح و اساسی و تاریخی آن استعمال نمایند و آنرا با مفهوم کلی و جامع آن عام سازند.

تشخیص نام های مختلف افغانستان و تعیین حدود صحیح جغرافیائی و عمر و بقای آن موضوعی است که متبعین افغانی از آغاز کار به صحت و اهمیت و تاثیر آن پی برده و نظر به احترام نوامیس تاریخ نویسی و تتبع در عمومیت آن ها کوشیده اند و هدف اساسی ایشان از این کار این است تا تاریخ به محور واقعی خود دور کند و افتخارات مدنی و تهذیبی و ضمناً وقایع تاریخی هر جا و هر محل بخودش و به اسمی که مسجل شده است نسبت و ثبت گردد تا در اسماً و نسبت آن از یکجا بجای دیگر اشتباه پیش نشود و در وقایع تاریخی خلط و التباس واقع نگردد.

چند شب پیش «تاریخ مسعودی» معروف به «تاریخ بیهقی» را ورق میزدیم، اتفاقاً چند جا به کلمه «خراسان» برخوردیم. استاد ابوالفضل بیهقی کاتب دیوان رسالت عصر محمودی با آن دقت نظر و احاطه معلومات که در مسایل تاریخی و اعلام جغرافیائی عصر خویش

دارد، در موارد مختلف کلمات «خراسان» و «عراق» را طوری استعمال کرده است که امروز افغانستان و ایران را استعمال میکنند. این کار منحصر به ابوالفضل بیهقی نیست، مؤرخ بزرگ دیگر افغانستان، عبدالحی ضحاک گردیزی، هم عیناً به همین مفهوم کلمات «خراسان» و «عراق» را استعمال کرده است.

اگر در عالم ادبیات و سبک اشعار زبان فارسی مراجعه شود، دیده میشود که استادان سخن و آشنایان رموز ادبی فعلاً از چهار مدرسه و چهار سبک حرف میزنند: خراسانی، عراقی، ماورالنهر و هندی. این چهار اسم خاص جغرافیائی نام های معموله قرون وسطی است که در مأخذ عربی و فارسی در مورد افغانستان، ایران، پار دریا (بخارا زمین) و هندوستان استعمال میشد و اگر خوبتر میخواهید حدود خراسان و عراق برای شما معلوم شود، قدری دقیق تر شده و شعرای مربوط به هر سبک را اسم ببرید و موطن او را در نظر بگیرید، آنوقت مفهوم واقعی جغرافیائی خراسان و عراق بشما روشن خواهد شد.

بهر حال بنده بحیث یکنفر خواننده مجله «آریانا» انتخاب موضوع و روش تدقیق و عمق مطالعه همکار محترم مؤرخ بزرگ افغانی، آقای غبار، را تقدیر نموده امیدوارم این اثر او بحیث چوکات جغرافیائی در تمهید جلد سوم «تاریخ افغانستان» قبول گردد. خوانندگان گرامی با قرائت آن کشور خویش را به نام و نشان قرون وسطی آن بشناسند و به دیگران بشناسانند.

/مجله آریانا، شماره 53، اول جوزا 1326، کابل//نشر مجدد اکتوبر 2011، بنیاد فرهنگی کهزاد/

#### یادداشت های بنیاد فرهنگی کهزاد:

1. برای روشن شدن کلمه «اسان» به مقاله دیگر علامه کهزاد که در پایان کاپی شده است، مراجعه شود. (در آینده نوشته مفصل دیگری نیز در این مورد به نشر خواهد رسید)
2. جهت معلومات مفصل و جدیدتر در مورد زبان دری به کتاب «تاریخ ادبیات افغانستان» اثر احمد علی کهزاد و دیگران مراجعه شود.

# خراسان

## از نظر معنی لغوی، جغرافیائی و تاریخی خراسان خواتای، خراسان خوره

احمد علی کهزاد

بنیاد فرهنگی کهزاد

یکی از اعلام جغرافیائی بسیار مهمی که قرن ها در ادب، تاریخ و فرهنگ ما استعمال شده، تسمیه (خراسان) است که بیک مفهوم در مورد حصه ئی از خاکهای کشور ما و به مفهوم عامتر در مورد تمام سرزمین افغانستان امروزی استعمال شده است. همانطور که کشور ما در دوره های باستان بنام آریانا خوانده میشد، در قرون وسطی به اسم خراسان یاد میشد و بعدتر از اوائل قرن 19 به اینطرف اسم افغانستان جانشین نامهای قدیم شده است.

کلمه خراسان از نظر لغت و فیلولوژی عبارت از دو چیز است، یکی (خُر) یا (خور) و دیگر (آسان). جزء اول این کلمه یعنی (خُر) که شکل قدیم صوت آن (خور) بود، از نظر قدامت به دوره های اوستائی و به زبان (زند) میرسد که در اوستا به شکل (هور) آمده و معنی آن (آفتاب) است. این مفهوم در ادب پهلوی و فارسی دری محافظه گردیده است و در کلمه (خورشید) که آفتاب درخشان معنی دارد، به وزن (جمشید) آمده است. در این کلمه (شید) به همان معنی (درخشان) است که (جم) را پادشاه درخشان و باشکوه معرفی میکند.

جزء دوم این کلمه یا (آسان) را معمولاً به معنی (مطلع) ترجمه کرده و میکنند ولی از نظر ادب باریکی هائی دارد که تعبیر و توجیه میخواید. یکی از دانشمندان پارسی بمبئی موسیو (آنولا) که در تاریخ و ادب زبان پهلوی معلومات بسیار دارد، کلمه (آسان) را (مسند) و (قرارگاه) ترجمه نموده و میگوید که اصلاً ریشه این کلمه در فعل (سای) نهفته است که با (ی) مقصوره معنی آن (جلوس) یا (نشستن) میباشد. (سای) به معنی نشستن، جلوس کردن، قرار گرفتن، استراحت کردن و غیره که در کلمه ترکیبی (آسایش) هم موجود است. کلمه (آسان) هم قابل تجزیه است. (آ) پیشوند است و (سان) مسند و گاه معنی دارد. این معنی کلمه (سان) در (کهسان) هم دیده میشود که محل و مقر کوه را وانمود میکند.

در تابش این معلومات میتوان (خراسان) را مسند الشمس، مقر خور، جایگاه آفتاب، آفتابگاه و خورگاه تعبیر نمائیم. شبه ئی نیست که از لحاظ ادب میان (مطلع الشمس) و (مسند الشمس) کمی فرق است و برای مفهوم اولی که عبارت از شرق باشد در زبان پهلوی و فارسی کلمه دیگر داریم که عبارت از (خاور) و (خاوران) میباشد که نقطه مقابل

آنرا (خوروران) یا (خوربدان) می‌گفتند. پس میان دو کلمه (خوران) و (خراسان) فرق است.

در باب قدامت کلمه خراسان چنین باید پنداشت که این کلمه در قرون اولیه هجری مخصوصاً بعد از قرن دوم با نویسنده عرب بلاذری معمول نشده بلکه به مراتب پیشتر از آن در دوره های قبل از اسلام در وطن ما معمول و مروج بود و در علم جغرافیا استعمال میشد.

قراریکه اشاره نمودیم اجزاً کلمه ترکیبی خراسان در اوستا استعمال شده اما نه خود این کلمه. کلمه خراسان در ادب پهلوی که در قرن 8 و 9 مسیحی نوشته شده، دیده شده است. مؤنیز دو خورن (Moise de Khoren) از خراسان و حدود آن حرف میزند. از احتمال بیرون نیست که دبیران عصر ساسانی در طی قرن سوم مسیحی کلمه خراسان را به معنی (خاک های شرقی) استعمال نموده باشند. وجود و مفهوم جغرافیائی این کلمه در قرن 5 مسیحی از مسلمات است زیرا یفتل شاهانی که به سلطنت رسیدند، در مسکوکات خویش را (خراسان خواتاو) یا (خراسان خواتای) یعنی (خراسان خدا)، (خراسان شاه) یا (پادشاه خراسان) خوانده اند. همه میدانند که کلمه (خواتای) کلمه پهلوی است که با دار و خدا معنی داشت. (خواتای نامک) نام یک کتاب تاریخی پهلوی بود که در فارسی آنرا (خدای نامه) می‌گفتند و بعد تر همین (خدای نامه) بصورت (شاهنامه) درآمده است.

هانری ماسه یک نفر از خاورشناسان فرانسوی معتقد است که کلمه (خواتی) که اصلاً (خدا) معنی داشت، در قرن اول هجری به معنی (پادشاه) هم استعمال شده و این اصطلاح مخصوص خراسان و ولایات مربوطه و خاکهای مجاور آن بود چنانچه پادشاهان کابل و زابل و مرو و بخارا را (خدای) می‌گفتند. از قبیل (کابل خدای)، و (بخار خدای). به همین ترتیب یفتل شاهانی که در قرن 5 مسیحی در خاک هائیکه امروز افغانستان نامیده میشود، سلطنت داشتند، خویش را در سکه ها به لقب (خراسان خدای) میخواندند که به تعبیر (کابلشاه) و (زابلشاه) ایشان را (خراسان شاه) میتوان خواند.

خراسان در طی قرن پنجم مسیحی علاوه بر اینکه در القاب شاهی پادشاهان یفتلی داخل بود، به صفت (ربته النوع) یکنوع (ژنی) یا (موکلی) هم داشت که آنرا (خراسان خوره) یا (فر خراسان) میخواندند و او را بشکل هیکل نیم تنه دخترری که شعله های نور از دورادور سرش اشعه پاشی میکرد، نمایش میدادند.

این هیکل در حقیقت امر سمبول آفتاب طالع بود که آنرا پادشاهان یفتلی خراسان بحیث فر و شکوه خراسان و به معنی آفتاب طالع و حامی جلال و عظمت سلطنتی خود در مسکوکات خویش هم نمایش میدادند.

به این ترتیب کلمه خراسان به مفهوم سیاسی (خراسان خواتای) یعنی (خراسان شاه) به حیث لقب شاهان خراسان و (خراسان خوره) بحیث علامه فارقه فر و شکوه خراسان در قرن 5 مسیحی در عصر یفتلی ها معمول و مروج بود و خاطره این اسم از دوره های پیش از اسلام تجاوز کرده و به دوره های اسلامی تاریخ و فرهنگ مملکت ما وارد شده است. /13 سنبله 1337/